

## تحلیل سیاست خارجی دوران ریاست جمهوری حامد کرزی از منظر نظریه پیوستگی

محمد موسی جعفری<sup>۱</sup>

۱- عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان

### چکیده

حامد کرزی در دوران حکومت موقت، انتقالی و انتخابی (دو دوره) از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۴ عهده‌دار ریاست جمهوری کشوری بود که از منظر افزایش کانال‌های ارتباطی در سطح منطقه و جهان، کمک‌های گسترده جامعه جهانی و تکامل ساختار دموکراتیک دوران منحصر به فردی را پشت سر می‌گذاشت. سیاست خارجی متغیر افغانستان در دوران کرزی، مدیریت و تصمیم‌گیری سیاست خارجی را بیش از هر زمان دیگری اهمیت بخشید و از همین چشم‌انداز سؤال تحقیق حاضر شکل گرفته است؛ مولفه‌های تاثیرگذار بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی در دوران حکومت حامد کرزی چه می‌باشد؟ برای پاسخ به این سؤال مدل پیوستگی جیمز روزنا جهت تحلیل سیاست خارجی دوران کرزی انتخاب شد تا با کمک از این مدل پاسخ به سؤال اصلی تحقیق داده شود. مطابق این الگو در کشورهای نظیر افغانستان که از منظر سیاسی باز و از لحاظ اقتصادی در حال توسعه می‌باشند به ترتیب: مولفه فردی، نظام بین‌الملل، نقش، جامعه و حکومت بیشترین تاثیر را در تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشور دارند. با کاربرد این مدل، یافته‌های تحقیق نشان داد که در دوران مورد مطالعه اگر چه مولفه فرد و نظام بین‌الملل بیشترین تاثیر بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی را در کشور داشته‌اند اما بر خلاف مدل روزنا، تحلیل سیاست خارجی افغانستان در سایر موارد با مدل همخوانی ندارد و مولفه نقش و جامعه پایین‌تر از مولفه حکومت در تصمیم‌گیری سیاست خارجی تاثیرگذار می‌باشد. یافته‌های تحقیق پاسخ مناسبی به ناکامی در بهره‌برداری از فرصت‌ها و کنترل تهدیدات در سیاست خارجی کشور است.

**واژه‌های کلیدی:** تحلیل سیاست خارجی، مدل پیوستگی، افغانستان و حامد کرزی

### مقدمه

تحلیل سیاست خارجی افغانستان با توجه به تعاملات گسترده این کشور با جامعه جهانی و سیر تحولات سریع پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و کنفرانس بن ۲۰۰۱، برای فهم جایگاه کشور در نظام بین‌الملل و فرصت‌ها و تهدیدات موجود ضروری است. در عین حال سیاست خارجی کشور از حوزه‌های بکری است که با توجه به نوپا بودن رشته روابط بین‌الملل و مطالعات حوزه سیاست خارجی در کشور تا به حال مجال کافی تحقیق و تفحص علمی قناعت‌بخش در آن محیا نبوده است. دست کم کاربست چارچوب نظری در تحلیل سیاست خارجی کشور کمتر مورد توجه قرار داشته است.

در بررسی ادبیات عمدتاً به آثار تحلیلی و تجویزی بر می‌خوریم که تلاش دارند سیاست خارجی افغانستان را در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی و در تعامل با قدرت‌های بزرگ ارزیابی نمایند. پروژه‌هایی نیز یافت می‌شود که با کمک نهادهای بین‌المللی به دنبال توصیف و طراحی سیاست خارجی مطلوب افغانستان می‌باشند. برای مثال نصیراحمد اندیشه، معین سیاسی کنونی وزارت امور خارجه در قالب گزارش ویژه انستیتوت صلح ایالات متحده، اقدام به تئوریزه نمودن مدل بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان در ادوار مختلف تاریخی نموده است. وی در گزارشی با عنوان "بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان" تلاش دارد تا منطق مورد تاکید بر موضع بی‌طرفی افغانستان را بخصوص با طرح خروج نیروهای آمریکایی پس از ۲۰۱۶ و جنگ نیابتی جاری در کشور تبیین نماید. یافته‌های اندیشه، نشان می‌دهد که سیاست بی‌طرفی بیش از اینکه استراتژی مورد خواست افغانستان باشد، میراث تحمیلی استعماری بوده است که عاید آن برای کشور تلاش برای ایجاد موازنه در برابر کشورهای همسایه و قدرت‌های هژمون در برهه‌های مختلف تاریخی بوده است. موازنه در برابر روسیه و بریتانیای کبیر و موازنه بین شوروی و ایالات متحده در دوران جنگ سرد در پرتو سیاست بی‌طرفی صورت می‌گرفته است. در مقام عمل سیاست بی‌طرفی به استثناء دوران بین دو جنگ جهانی تحقق نیافته است. حاکمان افغانستان بر حسب نیاز همواره معانی گسترده‌ای از بی‌طرفی در نظر داشته‌اند و بی‌طرفی بعنوان بدیلی برای آنها افغانستان مطرح بوده است تا چنانچه به اهداف مخاطره آمیزشان دست نیافتند بتوانند به آن چنگ اندازند. بنابراین گستره‌ای از مفهوم بی‌طرفی مثبت، بی‌طرف‌گرایی و عدم تعهد در ادوار تاریخی در سیاست خارجی افغانستان کاربرد یافته است. علی‌رغم حوادث تلخ تاریخی بخصوص تجاوز شوروی به افغانستان و بی‌تفاوتی جامعه جهانی به موضع بی‌طرفی افغانستان، علاقه‌مندی به سیاست بی‌طرفی در دوران جدید نیز تداوم یافته است و دغدغه مقامات عالی‌رتبه کشور اتخاذ چنین سیاستی بوده است (Nasir A. Andisha, 2015:12).

بخش دیگری از ادبیات در دسترس، توسط پژوهش‌گرانی تولید شده است که از منظر قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و سیاست خارجی آنها در افغانستان موضوع را مورد ارزیابی قرار داده‌اند: از جمله یوریت کامینا<sup>۱</sup> که در اینستیتوت روابط بین‌الملل هالند اقدام به نگارش مقاله‌ای تحت عنوان "دیپلماسی عمومی در افغانستان: درس‌هایی از ایالات متحده و هالند" نموده است. وی به دنبال تبیین دیپلماسی عمومی و تجارب دو کشور هالند و آمریکا در افغانستان می‌باشد و تلاش دارد تا انتقال مسئولیت‌های نظامی و امنیتی از نیروهای خارجی به نیروهای افغان در سال ۲۰۱۴ و تاثیرات آتی آن را مورد بررسی قرار دهد. او معتقد است که انتقال مسئولیت‌های امنیتی فرصت مناسبی است که استراتژی‌های نظامی پس از ۲۰۰۱ جای خود را به سیاست‌هایی دهد که قلوب و اذهان افغان‌ها تسخیر شود و چنین هدفی در قالب دیپلماسی عمومی صورت می‌گیرد. در مقایسه میان دیپلماسی عمومی آمریکا و هالند، کامینا متذکر می‌شود که مدل دیپلماسی عمومی آمریکایی بیشتر تحت تاثیر مکانیسم‌های دفاعی سیاست خارجی و در پیوند با فعالیت‌های نظامی و ضد تروریستی این کشور و همچنین متاثر از مرزهای آشکار ایدئولوژیکی است که بخشی از مناظره اسلام و غرب بوده است، در حالی که مدل هالندی دیپلماسی عمومی تلاش‌های بسیار محدودی در رابطه با امنیت عمومی صورت گرفته است و ترکیبی از فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی را ابزاری برای پیشبرد دیپلماسی عمومی قرار داده است؛ مدلی که کمتر ایدئولوژیکی بوده است و به شکل مستقیم با تعارضات نظامی در افغانستان ارتباطی نداشته است. نویسنده نتیجه می‌گیرد که پس از انتقال مسئولیت‌های امنیتی در ۲۰۱۴ تحولات گسترده‌ای ضرورت می‌یابد که تمرکز از بعد نظامی به رویه‌هایی صورت گیرد که قدرت مدنی در افغانستان را تبارز دهد (Jorrit Kamminga, 2013:25). با توجه به تحولات کشور و عبور از سال ۲۰۱۴ اکنون در اوایل ۲۰۱۶ شاهدیم که تامین امنیت هنوز مساله شماره یک کشور محسوب می‌شود و تجویز کامینا بستر عملیاتی نیافته است.

در سالیان اخیر مطالعات متعددی در رابطه با رهیافت سیاست خارجی کشورهای همسایه و جهان پیرامون افغانستان و موضوعات مرتبط با آن پدید آمده است، از جمله این آثار: "سیاست خارجی چین در افغانستان" (Dirk van der Kley, 2014)، "رویکرد سیاست خارجی بریتانیا به افغانستان و پاکستان" (The Foreign Affairs Committee, 2011)، "سیاست هند به سوی افغانستان" (Gareth Price, 2013)، "ارزیابی راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان" (نوذر شفیعی، ۱۳۸۲)، "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بحران افغانستان" (سید جلال فیروزی دهقان آبادی، ۱۳۸۵)،

1- Jorrit Kamminga

تحرك‌های طالبان و تأثیر آن در روابط پاکستان، افغانستان و آمریکا" (محمد جعفر جوادی ارجمند، ۱۳۸۸).

این آثار عمدتاً از چشم انداز بیرونی به مسائل روابط خارجی افغانستان نظاره می‌کنند و در حالی که ابعاد منطقه‌ای و جهانی تأثیرگذار بر سیاست خارجی افغانستان را بازگو می‌نمایند اما به تنهایی کمک چندانی به فهم منطق سیاست خارجی افغانستان و عناصر و مولفه‌های تأثیرگذار در آن نمی‌نمایند. مقالات تحلیلی متنوعی نیز در وب سایت‌ها و نشریات افغانستان به چاپ می‌رسد که عمدتاً بدون چارچوب نظری بوده و صرفاً تحولات روابط خارجی افغانستان را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند و جنبه علمی این آثار کم‌رنگ می‌باشد، بنابراین از ذکر و مرور آنها اجتناب می‌شود. بنابراین برای شناخت سیاست خارجی افغانستان ضرورت می‌یابد تا مولفه‌های تأثیرگذار را شناسایی نموده و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. جیمز روزنا در میان دانشوران سیاست بین‌الملل در تحلیل سیاست خارجی با تأکید بر سطوح مختلف تحلیل تلاش نموده است تا ابعاد تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها را از قلم نیندازد. وی با مولفه‌های فردی، نقش، بوروکراسی، ملی و ساختار بین‌الملل نگاهی وسیع به دستگاه سیاست خارجی کشورها داشته است و هر محقق سیاست بین‌الملل را ترغیب می‌سازد تا این الگو را در مطالعات موردی به کار گیرد.

پژوهش حاضر تلاش دارد در پاسخ به سؤال عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی دوران ریاست جمهوری حامد کرزی، نظریه پیوستگی روزنا را به کار گرفته و دوران پرفراز و نشیب ریاست جمهوری آقای کرزی را مورد بررسی قرار دهد. بنابراین کوشش می‌شود از منابع کتابخانه‌ای، مقالات و کتبی که رفتارهای سیاست خارجی افغانستان را مورد توجه قرار داده‌اند، عناصر تأثیرگذار بر سیاست خارجی و ترتیب و ترجیحات تأثیرگذاری این عناصر در دوران آقای کرزی روشن گردد؛ به طور مشخص فرضیه پژوهش ادعای اساسی نظریه روزنا را مورد آزمون قرار می‌دهد. افغانستان در شرایطی که فضای باز سیاسی را در دوران جدید تجربه می‌کند بعنوان کشور در حال توسعه، کوچک و پسا منازعه در سیاست خارجی عمدتاً تحت تأثیر مولفه فردی و ساختار نظام بین‌الملل بوده است و در طول تحقیق واقعیت سیاست خارجی افغانستان در پرتو چارچوب نظری مذکور تحلیل می‌شود.

### نظریه پیوستگی جیمز روزنا و لایه‌های تحلیلی سیاست خارجی

تحلیل سیاست خارجی کشورها شبیه رمزگشایی جعبه سیاه طیاره پیچیده، تخصصی و حیاتی می‌باشد. آگاهی پیرامون مولفه‌ها و عناصر شکل دهنده و مهم‌تر از همه درک کدها و منطق تصمیم‌گیری

دولت‌ها تبدیل به حوزه ای کاملاً تخصصی شده است که دانشوران سیاست بین‌الملل تلاش دارند دانش این حوزه را فرا گرفته و بر غنای آن بیفزایند. سیاست خارجی از سطوح تحلیل‌های متنوع و از منظرهای متعددی مورد مطالعه قرار گرفته است؛ در این زمینه نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز کاربرد یافته‌اند و به دنبال تبیین و تفسیر سیاست خارجی برآمده‌اند. عمدتاً سطوح تحلیل سیاست خارجی در سطح خرد و کلان مورد توجه بوده است؛ نظریه‌های بازیگر خاص<sup>۱</sup> از جمله نظریه‌هایی است که نمایان‌گر سطح تحلیل خرد می‌باشند و تمرکز آن بر عوامل داخلی تاثیرگذار بر روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی است. بنابراین این طیف از نظریه‌ها دولت‌ها را صرفاً بازیگران یکپارچه نمی‌بینند تا کارکردی واحد برای آنها در سیاست خارجی قائل شوند بلکه عناصر تاثیرگذار بر سیاست خارجی از این منظر در مولفه‌هایی نظیر افراد، سازمان‌ها و گروه‌ها نهفته است اما در نقطه مقابل، نظریه‌های بازیگر عام<sup>۲</sup> تمرکز جدی بر نقش دولت بعنوان کنشگر اصلی روابط بین‌الملل دارند که بر اساس عقلانیت و حسابگری سیاست خارجی شان را پیش می‌برند و منافع ملی‌شان را تامین می‌نمایند. در عین حال با افزایش تعاملات و تعارضات میان کشورها تحلیل سیاست خارجی ابعاد گسترده‌ای یافته است و تلاش‌های گسترده‌ای نیز برای خلق نظریه‌های جدید در تحلیل سیاست خارجی صورت می‌گیرد (محمود یزدان فام، ۱۳۸۷: ۲۵۱).

جیمز روزنا از منظری جامع‌تر به سیاست خارجی نگریسته است. از نظر وی نظریه پردازان سیاست خارجی عمدتاً با تاکید بر یکی از دو سطح تحلیل خرد که مبتنی بر محیط داخلی است و یا کلان که محیط عملیاتی دولت‌ها در نظام بین‌الملل را مورد توجه قرار می‌دهد، دچار تقلیل‌گرایی شده‌اند. وی ضرورت پیوند میان دو سطح تحلیل خرد و کلان را مطرح می‌نماید و در مقاله "پیش‌نظر به سیاست خارجی" در ۱۹۷۱ به دنبال تئوریزه ساختن پیوند میان این دو سطح می‌باشد. او بخش عمده‌ای از فرایندهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، روانشناختی و ساختار نظام بین‌الملل را با تاثیرات محدودیت آفرین یا توانمند ساز در سیاست خارجی هر کشور دخیل می‌داند (فرهاد عطایی و ولی کوزه گر کالجی، ۱۳۹۱: ۱۱۳).

تلاش‌های نظری جیمز روزنا از اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در قالب پیش‌نظر به برای تحلیل سیاست خارجی با ارایه نظریه پیوستگی<sup>۳</sup> همراه شد که پنج مولفه اساسی را در شناخت و ارزیابی

1 - Actor – Specific theories

2 - Actor – Seneral theories

3 - Linkage Theory

سیاست خارجی و در پرتو پیوند سطوح خرد و کلان برجسته ساخت - (James N. Rosenau, 1971: 95-150)

### (۱) مولفه فردی<sup>۱</sup>

این مولفه در بردانده خصوصیات، ویژگی‌ها و روحیات فردی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی می‌باشد. ارزش‌ها، استعداد و تجارب تصمیم‌گیرندگانی نظیر وزاری خارجه، رئیس‌جمهور و یا نخست‌وزیر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی نقش کلیدی دارد. از نظر روزنا در کشورها بر حسب کوچک و بزرگی و نوع نظام، تاثیرگذاری مولفه سیاست خارجی متغیر خواهد بود.

### (۲) مولفه نقش<sup>۲</sup>

نقش برخواسته از موقعیت و وظایفی است که رفتار تصمیم‌گیرندگان درون سیستم، تحت تاثیر آن قرار دارد. بنابراین نقش صرف نظر از مشخصه‌های فردی در سیاست خارجی تاثیرگذار است. تشریح وظایف، یا قواعد مسلط بر رفتار مورد انتظار از صاحب منصبانی نظیر روسای‌جمهور، نخست‌وزیر، وزراء، مقامات اداری عالی رتبه، و کلای پارلمان، ژورنالیست‌ها و گروه‌های ذینفع در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی نقش ایفا می‌نماید و روزنا نیز به آن توجه جدی دارد.

### (۳) مولفه دیوان‌سالاری<sup>۳</sup>

دیوان‌سالاری ابعادی از فرایند و ساختار حکومتی را شامل می‌شود که انتخاب سیاست خارجی را محدود و یا تسهیل می‌نماید. میزانی از مسئولیت‌پذیری اجرایی مجلس نمایندگان و نفوذ بروکراسی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی مثالی از متغیر دیوان‌سالارانه و حکومتی می‌باشد.

1 - Idiosyncratic Variable  
2 - Role Variable  
3 - Governmental Variable

(۴) مولفه اجتماعی<sup>۱</sup>

ابعاد داخلی و غیر حکومتی جامعه که بر رفتار خارجی تاثیر می‌گذارد در دسته بندی مولفه اجتماعی قرار می‌گیرند. این متغیرها پشتوانه تصمیم سیاست خارجی هستند که در ابعاد مختلف با تاکید بر جغرافیای طبیعی، قدرت اقتصادی و نظامی نقش ایفا می‌نماید. فاکتورهایی نظیر گرایش‌های ارزشی برجسته جامعه، میزان وحدت ملی و نهادینه شدن ملی‌گرایی در این عرصه قرار می‌گیرد.

(۵) مولفه سیستمی<sup>۲</sup>

روزنا محیط بیرونی و کنش‌های به وقوع پیوسته خارج از مرزهای کشورها را که بر شرایط انتخاب یک تصمیم و یا نفوذ بر تصمیم مقامات رسمی کشورها در سیاست خارجی تاثیر می‌گذارد در دسته‌بندی مولفه سیستمی و ساختار نظام بین‌الملل قرار می‌دهد. واقعیت‌های جغرافیایی و چالش‌های ایدئولوژیکی از جمله مواردی هستند که می‌تواند از محیط بیرون بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی تاثیرگذار باشد. مدل پیوستگی روزنا به جهت توجه به هر دو سطح تحلیل خرد و کلان در تحلیل سیاست خارجی انقلابی تئوریک محسوب می‌شد و پس از طرح این نظریه از همان ابتدا بسیار سریع در میان دانشوران روابط بین‌الملل جای باز نمود. برای مثال در سال ۱۹۷۲ جان روشورن در پایان‌نامه دوره ماستری در دانشگاه ویندسور<sup>۳</sup> کانادا با عنوان "سودمندی عملیاتی پیش نظریه روزنا: گزیده تصمیم سیاست خارجی هند ۱۹۶۱-۱۹۴۷" به بهره‌برداری از نظریه پیوستگی روزنا برای تحلیل سیاست خارجی هند پرداخت و تا به امروز نیز تلاش‌های گسترده‌ای برای کاربرد این نظریه در تحلیل سیاست خارجی کشورها صورت گرفته است (John. Roushorne, 1972: 2-3).

روزنا پنج متغیر تاثیرگذار بر سیاست خارجی را در پیوند با یکدیگر مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در تبیین این نظریه بر حسب نوع نظام سیاسی کشورها (بسته یا باز بودن) و عنصر جغرافیا و منابع طبیعی (بزرگ یا کوچک بودن کشورها) و وضعیت اقتصادی (توسعه یافته یا در حال توسعه) مولفه‌های پنجگانه را اولویت‌بندی نموده است و همانطور که در جدول ذیل نشان داده شده است، این متغیرها را در هشت

1 - Societal Variable

2 - Systemic variable

3 - Windsor

کشور مورد بررسی قرار داده است که تفاوت‌های قابل توجهی در اولویت‌بندی‌های کشورها را نشان می‌دهد (James N. Rosenau, 1971:113).

#### متغیرهای سیاست خارجی و رده‌بندی آن‌ها در کشورها از منظر جیمز روزنا

کشورهای کوچک		کشورهای بزرگ		وضعیت و منابع طبیعی	
وضعیت اقتصادی		وضعیت نظام سیاسی		رده بندی و اولویت متغیرها	
در حال توسعه	توسعه یافته	در حال توسعه	توسعه یافته	فرد، نقش، حکومت، جامعه، نظام بین‌الملل)	کشورها
بسته	باز	بسته	باز	فرد	گنا
فرد	فرد	نقش	نقش	جامعه	کوبا
فرد	فرد	حکومت	حکومت	حکومت	چکسلواکیا
حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	هلند
حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	چین
حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	هند
حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	شوروی
حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت	آمریکا

بنابراین تلاش نظری روزنا می‌تواند ابزار تجزیه و تحلیل مناسبی برای درک سیاست خارجی کشورها فراهم نماید، در همین راستا در گام بعدی پژوهش بررسی متغیرهای سیاست خارجی در افغانستان و در دوران رئیس جمهور کرزی در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ روی دست گرفته می‌شود.

#### دوران ریاست جمهوری حامد کرزی

حامد کرزی قبل از برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ این کشور در سال ۲۰۰۴ دو دوره موقت و انتقالی را پشت سرگذاشت تا بستر کافی برای شکل‌گیری دولت انتخابی فراهم شود. طرح شکل‌گیری لویه جرگه قانون اساسی و مکانیسم‌های شکل‌گیری حکومت دموکراتیک از کنفرانس بن



۲۰۰۱ آغاز شد. شرکت‌کنندگان در اجلاس بن (از تاریخ ۲۷ اکتبر تا ۵ دسامبر ۲۰۰۱ در شهر بن آلمان) پس از مذاکرات فراوان بر سر تشکیل یک دولت موقت "شش‌ماهه" با عنوان «اداره موقت افغانستان» به رهبری حامد کرزی به توافق رسیدند. از جمله توافقات مهم دیگر اجلاس بن تشکیل لویه جرگه اضطراری در پایان دوره اداره موقت به منظور انتخاب دولت بعدی برای مدت یکسال و نیم آینده بود. در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ با حضور اخضر ابراهیمی نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل در امور افغانستان و نمایندگانی از کشورهای مختلف در کابل، انتقال قدرت از برهان‌الدین ربانی رئیس‌جمهور دوران حکومت مجاهدین به حامد کرزی به طور مسالمت‌آمیز صورت گرفت. با به پایان رسیدن دوره اداره موقت در ژوئن ۲۰۰۲ لویه جرگه اضطراری در ۱۱ ژوئن تشکیل جلسه داد و پس از سه روز مذاکره و گفتگو دولت و کابینه بعدی افغانستان (دولت انتقالی اسلامی افغانستان) بمدت یکسال و نیم انتخاب گردید. این دولت که در رأس آن حامد کرزی قرار داشت، فراگیر و متشکل از نمایندگان اقوام و گروه‌های مختلف از سرتاسر افغانستان بود (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶: ۱۰۹-۱۱۰). با طی مراحل شدن تصویب و توشیح قانون اساسی کشور برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری نیز در نهایت مشخص گردید و این انتخابات با ۱۸ نامزد در ۹ اکتبر ۲۰۰۴ برگزار شد. تقریباً ۸ میلیون رأی دهنده در انتخابات شرکت نمودند و حامد کرزی با ۵۰/۴ درصد آراء، به عنوان نخستین رئیس‌جمهور انتخابی افغانستان فرصت یافت تا اداره موقت و انتقالی را با حکومت قانونی ادامه دهد. رئیس‌جمهور کرزی در انتخابات سال ۲۰۰۹ نیز به پیروزی رسید و برای دومین بار متوالی بعنوان فرد نخست اجرایی کشور زمام امور را به دست گرفته و تا ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۴ دورانی متلاطم را پست سر گذارند.

این دوران با تحولات عظیمی به طور شتابان سپری شد و از یک سو مجموعه ای از فرصت‌ها به جهت تمرکز جامعه جهانی در مبارزه علیه تروریسم، همکاری نزدیک آمریکا و هم‌پیمانانش با دولت افغانستان در جهت بازسازی و حمایت همه جانبه مردمی از وضعیت جدید متمایز می‌شود و از سوی دیگر تهدیداتی که گراف آن از ابتدای دوران آقای کرزی تا انتهای دوره بسیار بالا رفت، نظیر؛ خیزش مجدد طالبان، فساد اداری، فقر، بیکاری، پایای تعصبات قومی و زبانی و به طور کل ناامیدی نسبت به تحول و اصلاحات برای عبور از بحران روی دیگر سکه تحولات دوران ریاست جمهوری آقای کرزی بوده است. بنابراین در این دوران در دو سطح داخلی و بین‌المللی پویش‌های متعدد و متنوعی دیده می‌شود که سیاست خارجی کشور را تحت تاثیر قرار داده است و به همین جهت با کاربرد نظریه پیوستگی روزنا می‌توان به مولفه‌های تاثیرگذار سیاست خارجی کشور و تقدم و تأخر تاثیرگذاری این مولفه‌ها شناخت حاصل نمود.

## مولفه فردی

سرنوشت حامد کرزی از بدو تولد و رشد در خانواده‌ای سیاست پیشه و متنفذ از تبار درانی و در قریه کرز قندهار با سیاست گره خورده بود. پدرکلان وی خیرمحمد خان از مشارکت‌کنندگان جنگ استقلال افغانستان در برابر انگلیس و پدرش عبدالاحد کرزی بزرگ قوم و عضو پارلمان در دهه ۱۹۶۰ بود. او در حالی که تحصیلات ابتدایی و لیسه را در افغانستان سپری نمود، جهت ادامه تحصیل به هند رفت و تا مقطع ماستری در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به تحصیل ادامه داد. پس از اتمام این دوران در ۱۹۸۳ به پاکستان عزیمت نمود و در آنجا به مجاهدین پیوست تا در برابر تجاوز قشون سرخ شوروی به خاک افغانستان مقابله نماید. وی در ۱۹۸۵ به لیل فرانسه سفر کرد و دوره سه ماهه ژورنالیزم را پشت سر گذراند. در بازگشت به پیشاور پاکستان بعنوان رئیس اطلاعات و بعدها بعنوان معاون رئیس دفتر سیاسی "جبهه ملی نجات افغانستان" به رهبری صبغت‌الله مجددی ایفای وظیفه نمود. حامد کرزی پس از شکل‌گیری حکومت انتقالی مجاهدین در ۱۹۸۹ بعنوان رئیس واحد روابط خارجی منصوب شد و در ۱۹۹۲ زمانی که حکومت مجاهدین در کابل ایجاد شد، مقام معاونت وزیر خارجه را تصاحب نمود. دو سال بعد هنگامی که جنگ‌های داخلی میان گروه‌های مجاهدین آغاز شد او از سمتش استعفا داد و تلاش‌هایش را برای سازماندهی لویه جرگه ملی آغاز نمود. در آگوست ۱۹۹۹ پدر وی عبدالاحد در کویته پاکستان توسط طالبان کشته شد، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حامد کرزی در اکتبر ۲۰۰۱ به ولایت ارزگان افغانستان رفت تا هماهنگی‌های محلی لازم برای شکست طالبان را مدیریت نماید (Office of the President, 2014). از مرور زندگی وی می‌توان نتیجه گرفت که شأن قومی و خانوادگی و حضور به موقع وی در معادلات سیاسی قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر منجر شد تا وی به بازیگر اصلی سیاست افغانستان پس از کنفرانس بن ۲۰۰۱ تبدیل شود.

از آخرین روزهای سال ۲۰۰۱ در حالیکه افغانستان گام‌های نخست در مسیر دموکراسی را لرزان بر می‌داشت، در حوزه سیاست داخلی و خارجی فرد شماره یک و تاثیرگذار، رئیس جمهور کرزی بود. پیرامون عملکرد و شخصیت وی دیدگاه‌های متضاد و متفاوتی وجود داشته است؛ دنیس أبرامز می‌گوید "کرزی از سران قدرتمند قوم پوپلزی، طیفی که اکثر رهبران افغانستان از دهه ۱۷۷۰ را تشکیل داده‌اند، رهبر متولد شده بود و در واقعیت نیز بعنوان رهبر از دسامبر ۲۰۰۱ خدمت نمود" (Dennis Abrams, 2007:12). اما در نقطه مقابل، دوران حکومت وی با انتقادات تندی نیز مواجه بوده است، برای مثال فیلیپ ولنی در باب ناتوانی رئیس جمهور کرزی اظهار می‌دارد که از منظر منتقدین، کرزی رئیس جمهور افغانستان نبوده بلکه شهردار کابل بوده است (اشاره به عدم کنترل بر مناطق بیرون از پایتخت)

(Philip Wolny, 2008: ii). آنچه بررسی‌ها نشان می‌دهد حامدکرزی اگر چه از توان منحصر به فرد در رهبری و خلق دکترین‌های سیاسی و اقتصادی برخوردار نبود و به رهبری کاریزما تبدیل نشد اما شخصیت، استعداد و تجارب شخصی از او چهره‌ای پیچیده در داخل و خارج افغانستان ترسیم نمود. حامدکرزی پس از کنفرانس بن ۲۰۰۱ در کشوری به قدرت رسید که سنگ بنای دموکراسی را به کمک جامعه جهانی بنیان می‌گذاشت و فضای باز سیاسی در کشور شکل می‌گرفت. برای بهره‌برداری از کمک‌های مالی و نظامی جامعه جهانی افغانستان ضرورت به رئیس جمهوری داشت که همزمان توان بالای رهبری و مدیریت کارآمد را داشته باشد. بازخوانی کارنامه دوران کرزی و میراث بر جای مانده از مدیریت وی، نظامی غوطه ور در فساد اداری و ناکام را به جهانیان معرفی می‌کند درحالی‌که در بعد رهبری کرزی بازیگر قهار سیاست افغانستان بود؛ تداوم سیزده ساله حکومت وی می‌تواند گویای این واقعیت باشد. او با شناخت عمیق از رهبران جهادی و توانایی بالا در شکل‌دهی اذهان هم‌پیمانان خارجی در مواقع حساس و ضروری از حمایت آنها بهره برد و سیاست خارجی کشور را نیز پیش برد.

بتی دم<sup>۱</sup> ژورنالیست هالندی نویسنده کتاب "مرد و موتورسایکل"<sup>۲</sup> بر مبنای مشاهدات و مصاحبه‌هایی که با رئیس جمهور کرزی و دیگر شخصیت‌های کلیدی افغان بین سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ انجام داده است، به ابعاد شخصیتی کرزی توجه جدی نموده است. خانم دم در نخستین روزهای حضورش در افغانستان نقل می‌کند که شناخت دیپلمات‌های آمریکایی از کرزی چه بوده است. برای مثال ریچارد اسمیت<sup>۳</sup> و نوربر هول<sup>۴</sup>، دیپلمات‌های آمریکایی در افغانستان به او گفته بودند که کرزی فرد بسیار جاه‌طلبی است که از گذشته تا کنون تلاش‌های گسترده‌ای را از دوستی با آمریکا تا کوشش برای رسیدن به کرسی نمایندگی طالبان در سازمان ملل انجام داده است. چنین فعالیت‌هایی از حامدکرزی شخصیتی بی‌نهایت فرصت طلب، سخت کوش و باریک بین ساخته بود. از منظر آنها کرزی می‌توانست روابطش را با همه جناح‌ها و در مقیاسی رو به جلو توازن ببخشد (Intizar Khadim, 2014).

حسیب همایون نیز در گزارشی که به انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ در افغانستان و تخلفات گسترده اشاره دارد. یکی از نکات کلیدی در انتخاب مجدد حامدکرزی را در گرو شناخت وی از شخصیت‌های متنفذ و تاثیرگذار کشور می‌داند؛ کرزی ائتلافی با گروهی از رهبران قومی و محلی نظیر اسماعیل خان، جنرال دوستم، محمد محقق و گل آقا شیرزوی ایجاد می‌نماید و همچنین با جذب مارشال

- 
- 1- Bette Dam
  - 2 - A Man and A Motor Cycle
  - 3 - Richard Smyth
  - 4 - Norber Holl

فهمیم بعنوان معاون اول، شخصیتی را که می‌توانست پشتوانه تاثیرگذار برای رقیب وی، داکتر عبدالله عبدالله باشد، برگ برنده انتخابات را به دست می‌آورد. روحیه تعامل و به زبان دقیق‌تر معامله‌گرایانه کرزی بارها مخالفین سرسختش را در قامت همکار و همسو با وی قرار می‌داد و این مهم بخصوص در انتخابات سال ۲۰۰۹ مشهود بود (Haseeb Homayoon, 2010:6).

رئیس‌جمهور کرزی بر اساس شخصیت و عملکردش نبض تعاملات سیاسی کشور را در دست داشت، او همچنین در جهت دهی به افکار جامعه جهانی نیز در بعد سیاست خارجی دست بالایی داشت. وی برای پیروزی در انتخابات و قوام دموکراسی ضرورت به ایجاد ائتلافی فراگیر در کشور داشت و این امر در ائتلاف با رهبران قومی و نزدیک شدن به آنها محقق می‌شد. در حالیکه در جبهه دیگر و در بازنمایی مسائل داخلی برای طرف‌های همکار خارجی، صداقت کافی از سوی رئیس‌جمهور کرزی نسبت به همپیمانان داخلی اش دیده نمی‌شد.

رابرت گیتس در کتاب خاطراتش با عنوان "وظیفه؛ خاطرات وزیر در جنگ" که در سال ۲۰۱۴ منتشر ساخت، از نخستین سفرش در سال ۲۰۰۷ به افغانستان یاد می‌کند. او به صراحت بیان می‌کند که کرزی موقعیت و زندگی‌اش را مدیون حمایت‌های آمریکا بوده است و در عین حال به ناتوانی مدیریتی وی نیز اشاره دارد. همچنین کرزی در گفتگو با او به کاستی‌ها و اشکالات خود معترف بوده است، اما نقطه قوت‌اش را در شناخت مردم افغانستان می‌دیده است. گیتس از دیدار خصوصی‌اش با کرزی نیز یاد می‌کند؛ در آن دیدار حامد کرزی در مورد مداخله روسیه، ایران و پاکستان در افغانستان هشدار می‌دهد و گیتس نیز بر آن صحنه می‌گذارد. از سوی دیگر کرزی ائتلاف شمال بعنوان مهمترین نیروی مقاوم در برابر طالبان را بعنوان عواملی معرفی می‌کند که بر علیه او فعالیت می‌کنند (در حالیکه همزمان اعضای کلیدی ائتلاف شمال در به قدرت رسیدن و سپس تداوم آن نقش کلیدی را ایفا می‌کردند). او ائتلاف شمال را همپیمانان پوتین خطاب می‌کند که هر فعالیتی که اراده کنند علیه حکومت وی انجام می‌دهند (Robert M. Gates, 2014: 153-165). بنابراین فراست کرزی در تعامل وی با طرف‌های خارجی نیز مشهود بوده است.

در جمع بندی تاثیر ویژگی‌های شخصیتی و فردی بر سیاست خارجی افغانستان دو نکته مهم آشکار می‌باشد؛ نخست، حامد کرزی به عنوان رئیس‌جمهور در شرایطی که افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر کانون توجه جامعه جهانی بود بعنوان نخستین رئیس‌جمهور دوران جدید مرجع تعاملات جامعه جهانی و مجری دولت-ملت سازی و عبور دهنده افغانستان از دوران گذار بود. ویژگی شخصیتی بارز کرزی همانطور که خودش نیز در گفتگو با گیتس به آن تصریح دارد شناخت مردم افغانستان بود. او با

شناخت مردم و چهره‌های تاثیرگذار قومی و روحیه تعامل، همواره بازی‌های سیاسی را به نفع خویش به پایان رسانید و به طور کل علی‌رغم اوج‌گیر فساد اداری، فقر و بیکاری، بی‌ثباتی و ناامنی در دوران کرزئی اما او کنترل سیاست داخلی و خارجی را به دست داشت و اجازه برهم خوردن نظم موجود را نداد. نکته دوم در مورد تاثیرگذاری شخصیت حامد کرزئی را می‌توان در شکل‌دهی به افکار هم‌پیمانان خارجی مشاهده کرد. آنچه او از فضای سیاسی کشور برای غرب ترسیم می‌نمود، بسیاری از کاستی‌هایی را که متوجه او می‌شد کمرنگ می‌ساخت. به جهت شناخت فضای سیاسی و اجتماعی کشور و کنترل اوضاع به دست رئیس‌جمهور کرزئی این واقعیت برجسته می‌شود که یکی از تاثیرگذارترین مولفه‌ها در سیاست خارجی افغانستان شخص رئیس‌جمهور کرزئی بوده است.

### مولفه نقش

وضعیت پسمانزاعه، نظام ریاستی نوظهور در دوران جدید و توجه جامعه جهانی به افغانستان در پرتو مبارزه با تروریسم سالهای حکومت آقای کرزئی را دورانی گذار ترسیم نمود که سطح انتظارات از آن در حد شکل‌دهی به ساختارهای دموکراتیک داخلی باقی ماند. سیاست خارجی موضوعی بود که افغانستان بیش از آنکه ضرورت به اتخاذ تصمیم و راهبرد احساس نماید در معرض سیاست خارجی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داشت. حتی در استراتژی انکشاف ملی افغانستان بعنوان اولین سند ارائه شده توسط دولت افغانستان به جامعه جهانی اولویت‌های کشور در عرصه‌های امنیت، حکومت‌داری خوب و رشد اقتصادی و اجتماعی ترتیب گردیده بود و به شکل یک بسته پیشنهادی، در کنفرانس لندن سال ۲۰۰۶ به همکاران بین‌المللی افغانستان پیشکش شد و مورد تایید آنها نیز قرار گرفت. در این طرح سیاست خارجی افغانستان در پرتو همکاری‌های منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته بود و از اولویت‌های متاخر افغانستان محسوب می‌شد. این طرح در کنفرانس لندن در نهایت به امضاء معاهده افغانستان<sup>۱</sup> از سوی شرکت‌کنندگان کنفرانس انجامید (هیئت نظارت ریاست دولت بر استراتژی انکشاف ملی افغانستان، ۱۳۸۴).

## ارکان استراتژی توسعه ملی افغانستان

رکن سوم رشد اقتصادی و اجتماعی					رکن دوم حکومت، حاکمیت قانون و حقوق بشر	رکن اول امنیت	
اقتصاد و توسعه بخش خصوصی	مصونیت اجتماعی	زراعت و توسعه روستایی	صحت (بهداشت)	معارف (آموزش و پرورش)	زیربنا و منابع طبیعی	حکومت حاکمیت قانون و حقوق بشر	امنیت
موضوعات اساسی شماره ۱- برابری جنسیتی							
موضوعات اساسی شماره ۲- مواد مخدر							
موضوعات اساسی شماره ۳- همکاری منطقه‌ای							
موضوعات اساسی شماره ۴- مبارزه با ارتشا و فساد اداری							
موضوعات اساسی شماره ۵- محیط زیست							

بر حسب اوضاع حاکم در دوران حکومت آقای کرزی، نظام ریاستی و قانون اساسی نیز حوزه اختیارات رئیس جمهور را در سیاست خارجی برجسته می‌ساخت. رئیس جمهور مطابق ماده شصت و چهارم قانون اساسی صلاحیت‌ها و وظایفی بر عهده داشت که دست وی را در سیاست خارجی باز می‌گذاشت. تعیین وزراء، تعیین سران نمایندگی‌های سیاسی افغانستان نزد دول خارجی و موسسات بین‌المللی، فرستادن قطعات قوای مسلح به خارج افغانستان با تایید شورای ملی، اعطای اعتبارنامه جهت عقد معاهدات بین‌الدولی مطابق با احکام قانون، بخشی از وظایف و صلاحیت‌های رئیس جمهور می‌باشند.

وضعیت خاص افغانستان در این دوران که همزمان در عرصه تامین امنیت و بازسازی با کشورهای منطقه و غرب در تعامل بوده است، منجر شد تا استراتژی‌های اصلی سیاست خارجی توسط شخص رئیس جمهور پیش برده شود. وزارت امور خارجه در این وضعیت نقشی فرعی یافت که حتی در میان اسناد موجود نمی‌توان شرح دقیق وظایف این وزارتخانه را یافت. تا به امروز این وزارتخانه عاجز از تدوین اصول سیاست خارجی افغانستان بوده است، امری که حتی پس از دوران آقای کرزی و در دوره حکومت وحدت ملی چالش جدی در سیاست خارجی افغانستان بوده است. برای مثال حمایت رئیس جمهور غنی

از حملات عربستان در جنگ این کشور با یمن در سال ۲۰۱۵ از مواردی بود که انتقادات گسترده‌ای در کشور به همراه داشت. کشاندن پای افغانستان به بحران در خاورمیانه با عرف بی‌طرفی سیاست خارجی افغانستان در دوران جدید در تعارض قرار داشته است (Farhad Peikar, 2015). بدون شک جایگاه نازل قانون مداری در افغانستان که با نقض‌های پیاپی قانون اساسی از جانب شخص رئیس جمهور (برای مثال علی رغم رد صلاحیت وزیر امور خارجه دولت وی از جانب پارلمان کشور، اما این تصمیم از سوی آقای کرزی با تمرد مواجه شد) صورت گرفته بود، اهمیت این مولفه را نسبت به دیگر مولفه‌ها بسیار می‌کاهد. بی‌اعتنایی به قانون در هماهنگی قوای سه گانه کشور نیز تاثیر مشهود است که در مولفه بروکراسی به آن اشاره می‌شود.

### بروکراسی

همانطور که در تعریف بروکراسی بیان شد این مولفه، ابعادی از فرایند و ساختار حکومتی را شامل می‌شود که انتخاب سیاست خارجی را محدود و یا تسهیل می‌نماید و بر فرایند تصمیم‌گیری تاثیرگذار است. در این بعد نیز می‌توان گفت ساختار و نهادهای تاثیرگذار بر سیاست خارجی محدود و محدود بوده‌اند. احزاب و مجلس نمایندگان مهمترین نهادهایی هستند که در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی توان تاثیرگذاری را داشته‌اند. اما هر کدام بنا به مشکلات و ضعف‌های ساختاری توان تاثیرگذاری محدودی یافته‌اند.

در مورد عملکرد پارلمان محی‌الدین مهدی نمایندهٔ ولسی جرگه معتقد است این نهاد با سه ایراد کارکردی در تاثیرگذاری بر سیاست خارجی ناکام بوده است: نخست، جایگاه و اعتبار اعضای پارلمان در میان مردم افغانستان رو به افول بوده است. دوم، پارلمان نتوانست در برابر قوهٔ مجریه و قوهٔ قضائیه موازنه را حفظ نماید و همواره در برابر آنان، خصوصاً در برابر قوهٔ مجریه کوتاه آمده است و حتی در قانون‌شکنی با قوهٔ اجرایی شریک بوده است. سوم، پارلمان نتوانست تعریف روشنی از رابطه افغانستان با جامعه جهانی بدست بدهد. در حالیکه قانون اساسی تدوین و تصویب اصول سیاست خارجی را به عهده پارلمان گذاشت، اما پارلمان در دورهٔ نخست پس از نظم نوین هیچگاه نخواست وارد این عرصه گردد. به همین علت است که ملاحظه می‌نماییم که رئیس جمهور افغانستان تأمین چگونگی رابطه با جهان - مخصوصاً با ایالات متحده آمریکا را - حق مشخص خویش می‌دانسته است و طی حکومت جمهوری خواهان حضور نیروهای خارجی را در افغانستان مشروع می‌خوانده است، در شرایطی که در دو سال پایانی حکومت خویش این حضور را تجاوزگرانه و اشغال‌گرانه خوانده است، در حالی که بسیاری از

مردم افغانستان حضور نیروهای بین‌المللی را نجات دهنده و رهایی بخش می‌دانند و فقط طالبان هستند که با آن مخالفت می‌کنند (فرزاد رضانی بونش، ۱۳۹۰).

عبدالقیوم سجادی نماینده پارلمان افغانستان نیز سیزده سال تعامل رئیس جمهور با قوای سه گانه را مورد ارزیابی قرار داده است و عملکرد آقای کرزی در این دوران را حاکمیت اراده شخصی بجای حاکمیت قانون می‌نامد:

"در طول ۱۳ سال حکومت حامد کرزی، نهاد ریاست جمهوری که باید خود پاسدار قانون و قانونگرایی می‌بود، موارد متعددی از قانون شکنی و نقض قانون را می‌توان شناسایی کرد. اراده شخص رئیس جمهور مقدم بر اراده قانون بوده است. در این میان قانون اساسی که از جایگاه و حرمت خاصی برخوردار است، نیز جان به سلامت نبرد و موارد متعدد و مکرری از نقض قانون اساسی را شاهد بودیم. هر چند برخی از موارد نقض قانون همواره با توجیحات سیاسی و حقوقی همراه بوده که احتمالاً رئیس جمهور و نهاد ریاست جمهوری به سادگی این موارد را نمی‌پذیرند، اما در این میان مواردی وجود دارد که هیچگونه توجیهی برای آن وجود ندارد. . . . علیرغم سلب اعتماد برخی از اعضای کابینه {در یک مورد اشاره به استیضاح وزیر امور خارجه آقای اسپینتا در بهار ۱۳۸۶ توسط ولسی جرگه دارد که در نهایت علی رغم سلب اعتماد مجلس، وزیر سلب اعتماد شده از سوی حامد کرزی همچنین بر سر کار باقی ماند} و نبود مبنای حقوقی برای ادامه کار برخی از مقامات، اراده رئیس جمهور کرزی توانست بجای قانون موجبات ادامه فعالیت برخی از مقامات را بعنوان سرپرست و یا عنوان دیگر فراهم نموده و سبب شد تا این افراد برای مدت‌های طولانی در سمت شان انجام وظیفه نمایند" (بی بی سی فارسی، ۲۰۱۴).

در حالی که بنیان نظام دموکراتیک مورد حمایت غرب در افغانستان مبتنی بر فعالیت و پویایی احزاب بنا شده بود اما در دوران حامد کرزی، احزاب در عین حال که به طور گسترده مجوز فعالیت یافتند برای ایفای نقش بستر مناسب را نداشته‌اند. احزاب بیش از آنکه متکی بر عملکرد سازمانی و هدفمند باشند تحت تاثیر رهبران مقتدر چه در جبهه موافق رئیس جمهور کرزی و چه در جبهه مخالف بیشتر تعامل و تسویه حساب‌های شخصی با رئیس جمهور کرزی را مورد توجه قرار داده‌اند و هرگز نتوانستند تاثیرگذاری جدی بر سیاست خارجی کشور داشته باشند. برای مثال علی رغم تلاش تعداد زیادی از احزاب سیاسی برای متقاعد ساختن رئیس جمهور به امضای توافقنامه امنیتی با ایالات متحده آمریکا در نهایت رئیس جمهور تن به این خواسته نداد و امضاء موافقت نامه را در دوران ریاست جمهوری اش انجام نداد (امید ابراهیم خیل، ۲۰۱۳). بنابراین مولفه بروکراسی نیز در سیاست خارجی افغانستان جایگاه



نازلی داشته است و از این جهت باعث انتقادات جدی بر عملکرد یکجانبه گرایانه رئیس جمهور نیز شده است.

### مولفه اجتماعی

ابعاد داخلی و غیر حکومتی جامعه که بر رفتار خارجی تاثیر می‌گذارد در دسته بندی مولفه اجتماعی قرار می‌گیرند. این متغیرها پشتوانه تصامیم سیاست خارجی هستند که در ابعاد مختلف با تاکید بر جغرافیای طبیعی، قدرت اقتصادی و نظامی نقش ایفا می‌نماید. فاکتورهایی نظیر گرایش‌های ارزشی برجسته جامعه، میزان وحدت ملی و نهادینه شدن ملی‌گرایی در این عرصه قرار می‌گیرد. به طور مشخص پاشنه آشیل افغانستان در مولفه اجتماعی نهفته است. کنراد شتر در مقاله‌اش ابعاد و ویژگی‌های جامعه سنتی افغانستان را مورد ارزیابی قرار داده است. از دید او افغانستان تا اواخر قرن نوزدهم با فقدان دولت ملی مواجه بوده است. وفادرای‌های نژادی و خونی باعث شده تا قدرت در دنیای کوچک اجتماعات افغانستان محدود باقی بماند و اجتماعات محلی، خوانین، قبایل و گروه‌های مذهبی به منابع سیاسی مهم در توزیع و اعمال قدرت تبدیل شوند. این عامل باعث تکه تکه شدن اجتماعی افغانستان بوده است و مانعی دوامدار برای اعمال قدرت نهادمند در این کشور بوده است (Conrad Schetter, 2005: 54). تکرر شکل بندی‌های اجتماعی در افغانستان بر مبنای الگوهای معطوف به گرایش‌های مذهبی (سنی، شیعه، تصوف و دیوبندی و ...)، یا بر مبنای قومی (پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک و ...) و یا بر حسب زبان (دری و پشتو و ...) قابل شناسایی می‌باشد. البته در نیمه دوم قرن بیستم جامعه سنتی افغانستان در معرض مدرنیسم قرار گرفت و در واقع شکل بندی اجتماعی دیگری در این سرزمین شکل گرفت؛ تقابل سنت و مدرنیسم که در قالب اکثریت سنتی و اقلیت روشنفکر بروز یافت (محمد جعفر جوادی ارجمند و محمد اکرم عارفی، ۱۳۹۲: ۸۰).

ساختار اجتماعی افغانستان عاملی بوده است که بر حسب آن ظرفیت تحول این کشور به سوی دولتی مدرن به دیده تردید نگریسته شده است. نظام سیاسی افغانستان در دوران معاصر متأثر از شکل بندی‌های اجتماعی بوده است. اولاً در این ساختار اجتماعی تفکیک نهادها فاقد اهمیت بوده است. به لحاظ تاریخی در افغانستان، قدرت بر محوریت شخص (شاه) و نه بر اساس نهاد تعریف گردیده است. در حالیکه در اولین قانون اساسی کشور در سال ۱۳۰۱ تلاش گردید تا مدلی از تفکیک قوا با پیش‌بینی شدن تاسیس مجلس شورا و مقام نخست‌وزیری صورت گیرد اما چنین مکانیسمی موفقیتی برای تمرکززدایی قدرت بدست نیاورد و قدرت اصلی در کشور همچنان در دست شاه متمرکز باقی ماند. ثانیاً

ساختار اجتماعی افغانستان باعث تقویت شخصی شدن فرایند تصمیم‌گیری بوده است. نوع تصمیم‌گیری در نظام قومی و قبیله‌ای، فاقد پیچیدگی‌های اداری بوده است. رئیس قبیله که حالا تبدیل به رئیس دولت شده است به تنهایی یا با مشوره صوری با متنفذین دست به تصمیم‌گیری می‌زند. در نگاه سنتی، رئیس قبیله در قبال تصمیمات خود، به زیردستان پاسخگو نیست و این مورد برای شاه نیز صدق می‌کند. ثالثاً ساختار اجتماعی افغانستان بازتولید ارزش‌هایی را انجام می‌دهد که بیشتر فرهنگی تقدیرگرا و خردگریز را ترویج می‌کند و تابع آمال و آرزوهای جزء گرایانه‌ای است که مبتنی بر سنت و اسلام بنیادگرا قوام یافته است. چنین ویژگی باعث می‌گردد تا ظرفیت تولید باورهای همه شمول و وحدت بخش شهروندان در یک جامعه سیاسی کاهش یابد (محمد جعفر جوادی ارجمند و محمد اکرم عارفی، ۱۳۹۲: ۸۹-۹۳).

با چنین پشتوانه اجتماعی درد سرسازی برای دولت‌سازی مدرن، دوران ریاست جمهوری آقای کرزی در فصل نوین تاریخ این کشور آغاز گردید. علی‌رغم مشارکت مردم در روند انتخابات و سهم‌گیری فعال آنها در پروسه دموکراتیک اما گفتمان کشور هرگز به یک گفتمان ملی تبدیل نشد و قومیت همچنان نقش کلیدی در مناسبات سیاسی و اجتماعی کشور داشته است. بنابراین همانطور که در گذشته ساختار اجتماعی کشور اجازه می‌داد تا عنان امور به دست پادشاه باشد و وی تعهدی به پاسخگویی در برابر مردم نداشته باشد، در دوران جدید نیز رئیس جمهور کرزی پاسخگویی در برابر آحاد ملت احساس نمی‌نمود و از این حیث مورد انتقاد بوده است. برای مثال در مورد پیمان امنیتی دو جانبه<sup>۱</sup> میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا علی‌رغم خواست مردم و نمایندگان آنها برای امضای این پیمان، اما رئیس جمهور کرزی از این خواست امتناع نمود و تا پایان دوران ریاست جمهوری این موضوع را مسکوت گذارد (Ankit Panda, 2013).

عوامل دیگری نیز در کنار مولفه اجتماعی قرار می‌گیرند که می‌تواند تصمیم‌گیری سیاست خارجی را تحت تاثیر قرار دهد؛ وسعت سرزمینی، جمعیت، توان اقتصادی و نظامی. افغانستان با وسعتی در حدود ۶۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی در حدود ۳۰ میلیون نفر با قرار گرفتن در وضعیت عایق میان سه منطقه آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا در معرض پوش‌های امنیتی و غیر امنیتی این مناطق قرار داشته و از سوی دیگر مناطق مذکور نیز نسبت به تحولات این کشور حساس می‌باشند. در دوران ریاست جمهوری حامد کرزی توجه جامعه جهانی به بازسازی اقتصادی و امنیتی کشور نیز معطوف بود اما

1- Bilateral Security Agreement (BSA)

تداوم جنگ، ناامنی، فقر، بیکاری، فساد اداری و خیزش مجدد طالبان پتانسیل‌های نظامی و اقتصادی کشور را درگیر معادلات داخلی نموده است و در واقع اثر ملموسی از تاثیرگذاری این عناصر بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی هویدا نیست. بنابراین از بررسی مولفه اجتماعی می‌توان دریافت که ساختار اجتماعی کشور و معضلات اقتصادی و امنیتی باعث شده است تا این عنصر نیز کمکی به تقویت بنیان تصمیم‌گیری سیاست خارجی ننماید.

### مولفه ساختار بین‌الملل

تاثیر مولفه سیستمی در سیاست خارجی افغانستان غیر قابل انکار است. ساختار نظام بین‌الملل اگر چه از دید غالب دانشوران روابط بین‌الملل پس از فروپاشی نظام دو قطبی، در وضعیت گذار قرار داشته است اما برای افغانستان ساختار نظام بین‌الملل به شکل آمریکا محور ترسیم و درک شد. در حالیکه حضور نظامی آمریکا در افغانستان با هدف مبارزه علیه تروریسم و اجرای عملیات آزاد سازی پایدار، این کشور به انزوا رفته در دوران طالبان را مرکز ثقل معادلات جهانی در دهه نخست قرن بیست و یکم قرار داد، یکجانبه گرایی این کشور در حمله به افغانستان و شکل دهی به ائتلاف ضد تروریسم ترتیبات منطقه‌ای را نیز تحت تاثیر قرار داد و ایران همسایه غربی این کشور را در کانون شرارت تعریف نمود. در عین حال پاکستان و پناهگاه‌های تروریسم نیز نقش کلیدی در معادلات امنیتی دوران پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ایفا نموده است. بنابراین قرار گرفتن در ائتلاف ضد تروریسم به رهبری آمریکا، سیاست خارجی افغانستان را در پرتو استراتژی همراهی با این کشور قرار داده بو، حال آنکه موانع جدی نیز بر سر راه همکاری وجود داشت.

### نظم آمریکا محور و سیاست خارجی افغانستان

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، یکجانبه‌گرایی در مبارزه با تروریسم و حضور نظامی در افغانستان، آشکار ساخت که آمریکا، همچنین در جایگاه هژمون در چرخه قدرت سیستمی قرار دارد، هر چند این موقعیت از سوی قدرت‌های بزرگ دیگر نظیر چین و روسیه با تهدید مواجه شده است. در عین حال افغانستان نیز ضرورت به همکاری با این کشور را برای شکل‌دادن به ساختارهای سیاسی و امنیتی و توازن در سیاست خارجی ضروری می‌دید و به همین جهت همکاری دوام‌داری از سال ۲۰۰۱ بدین سو شکل گرفت، اگرچه فراز و نشیب این روابط در دوران ریاست جمهوری کرزئی چشمگیر بوده است.

افغانستان بر حسب تعریف دیوید ویتال<sup>۱</sup> در زمره کشورهای کوچک<sup>۲</sup> قرار می‌گیرد. در میان دسته بندی‌ها از کشورهای کوچک، یک دسته از آنها کشورهای با جمعیت ۲۰ تا ۳۰ میلیونی با اقتصاد در حال توسعه، هستند (David Vital, 1967: 3). ویتال و روتستین<sup>۳</sup> با مطالعه کشورهای کوچک معتقدند این کشورها در نظام بین‌الملل تمایل دارند تا با قرض گرفتن قدرت از دیگران کمبودهایشان را رفع سازند. تمثیل این روابط در داستان تخیلی جان‌اتان سویفت با نام "سفرهای گالیور" نشان می‌دهد که "لی لی پوت" بعنوان سرزمین انسان‌های کوچک و ضعیف با آمدن گالیور انسان قوی هیکل و بزرگ جثه متحول می‌شود و گالیور جنگ آنها در برابر رقبا را پیش می‌برد؛ نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نیز از این همزیستی میان کشورهای کوچک و قدرت‌های بزرگ تحت عنوان سیاست‌های اتحاد، همراهی و موازنه‌سازی یاد می‌کنند (Alan Chong, 2007).

بنابراین روابط پیچیده افغانستان و ایالات متحده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفت و در عین حال سیاست خارجی هر دو کشور اهداف و استراتژی‌های خاصی را برای بیشینه ساختن منافع ملی خود پیش گرفتند. ایالات متحده با اهدافی سیستمی و برای موازنه قدرت در سطح منطقه و جهان، سیاست خارجی‌اش را پیش می‌برد و افغانستان نیز با سیاست همراهی با ایالات متحده نظم نوین را تجربه می‌نماید. در واقع در طول دوران حکومت آقای کرزی، نظام بین‌الملل برای سیاست خارجی کابل از چشم انداز کاخ سفید معنی‌دار می‌شود، اگر چه در اواخر دوره دوم ریاست جمهوری کرزی، شاهد رویگردانی و سردی روابط در سطح سران دو کشور بودیم. پس جهت درک تاثیر عامل بیرونی تاثیرگذار بر سیاست خارجی افغانستان، ضروریست تا کنکاش بیشتری در تعامل دو کشور داشته باشیم. در عین حال افغانستان و ایالات متحده از همان ابتدا با چالش مواجه بودند و نابرابری مشخصه اصلی تعامل دو کشور محسوب می‌شد بطوری که از دید "کای آیده" نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان، رابطه دو کشور را تعاملی حذافصل "شراکت و اشغال" مجسم نموده است (Kai Eide, 2014).

1 - David Vital  
2 - Small States  
3 - Rothstein

کرزی در سال‌های حکومتش از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۴ بارها آمریکا را متهم به اشتباهات استراتژیک نمود. سه انتقاد اساسی کرزی به آمریکا عبارتند از:

(۱) کوتاهی آمریکا در تحریم پاکستان و جلوگیری از تجهیز و تقویت مخالفین مسلح (طالبان پاکستانی)

(۲) کشتار غیر نظامیان از جانب آمریکا چالشی بود که از دید آقای کرزی حمایت مردم افغانستان را از حکومت و ائتلاف جهانی سلب می نمود.

(۳) از نظر آقای کرزی، آمریکا سهم مهمی در ممانعت از شکل‌گیری حکومت مرکزی قوی داشته است. این کشور با ایجاد ساختارهای موازی و به کارگیری دانش و نظارت افغان‌های بیرون از کشور در واقع به تحقیر حکومت و شخص کرزی مبادرت ورزیده بود، به طوریکه از نظر کرزی آنها را دست نشانندگان خارجی بودند (Ronald E. Neumann, 2015:2).

در کنار انتقادات ذکر شده، مسائلی نظیر: فعالیت مستقل نیروهای آمریکایی، شخصیت آقای کرزی بعنوان متنفذ قومی و فرهنگ سیاسی افغانستان که عملیات‌های خودسرانه نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا را بر نمی‌تابید، موانع جدی در تحکیم روابط دو کشور محسوب می‌شدند و بی‌اعتمادی در روابط دو کشور را تعمیق می‌کردند. بخش دیگری از چالش در روابط دو کشور با پایان یافتن دوران حکومت جورج بوش هویدا شد. حامد کرزی که گزینه مطلوب جمهوری خواهان بود با روی کار آمدن باراک اوباما از حزب دموکرات در سال ۲۰۰۹ چالش جدیدی را تجربه نمود. اداره اوباما روی خوشی به کرزی نشان ندادند و او را مسبب تداوم بسیاری از نابسامانی‌ها در افغانستان معرفی می‌کرد. در نخستین اقدام اوباما ویدئو کنفرانس‌هایی را که میان بوش و کرزی بعنوان کانال ارتباطی متداول بود، محدود ساخت و این رفتار از نظر آقای کرزی بی‌اعتنایی به وی بود. سردی روابط در اولین دیدار میان دو رئیس جمهور در ماه می ۲۰۰۹ در واشنگتن آشکار است. از نظر عمر زاخیلوال وزیر مالیه افغانستان اوباما در این ملاقات چندان محترمانه با آقای کرزی برخورد نکرده و برای او نطق نموده است و این برخورد را بسیار بد تلقی نمود (Kai Eide, 2014: 29). دلسردی کرزی از آمریکا تا پایان دوره حکومتش در سال ۲۰۱۴ تداوم یافت و عدم امضای موافقت‌نامه همکاری دو جانبه امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا، گرایش به افزایش سطح روابط با روسیه و ایران اوج تنش را بازنمایی می‌کند.

آنچه مسلم است یک‌جانبه‌گرایی رئیس‌جمهور کرزی اگر چه در داخل کشور تا حد زیادی دیکته می‌شد اما در رابطه با عوامل بیرونی و بخصوص نقش مهمترین متحد سطح بین‌الملل منفعل و تاثیرپذیر بوده است. در طول سال‌های حکومت آقای کرزی بخصوص در دوره دوم ریاست جمهوری وی که با دوره اول ریاست جمهوری اوباما همزمان می‌شود، در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی شاهد تک‌صدایی نبودیم و مداخلات و اثر گذاری مقامات بلند رتبه سیاسی و نظامی آمریکایی عنان امور را از دست آقای کرزی رها شده، به تصویر می‌کشید تا جایی که در گزارش ویژه انستیتوت صلح آمریکا نیز نسبت به این وضعیت واکنش صورت گرفته است (Ronald E. Neumann, 2015:14). بی‌اعتمادی به حکومت افغانستان از جانب ائتلاف جهانی به رهبری آمریکا و ایجاد نهادهای بازرسی نظیر سیگار<sup>۱</sup> و منوط ساختن تداوم کمک‌های مالی به شفافیت و حسابداری افغانستان نه تنها نهادهای هم‌عرض در افغانستان ایجاد نمود، بلکه سیاست خارجی افغانسان نیز محتاطانه و منفعل در برابر محدودیت‌ها و ملاحظات آمریکا و هم‌پیمانانش شکل گرفت.

بنابراین مولفه ساختار نظام بین‌الملل که تداعی کننده فرصت‌ها و تهدیدات بیرونی برای تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشور می‌باشد به طور کل از کانال روابط با ایالات متحده آمریکا بعنوان مهمترین قدرت بزرگ نظم بین‌الملل و هم‌پیمان اصلی افغانستان درک شده است. حضور آمریکا در افغانستان بر روابط ما با کشورهای منطقه و همسایه بخصوص روسیه و ایران تاثیر مستقیم داشته است و سمت و سوی سیاست خارجی کشور تحت تاثیر جهت‌نمای روابط با آمریکا تنظیم شده است. اگر چه اراده رئیس‌جمهور کرزی نیز در مواردی برای پیشبرد خواسته‌ها و پا چرخش از مطالبات آمریکا نقش برجسته‌ای داشته است. به عنوان مثال عدم امضای توافق‌نامه امنیتی با آمریکا، حکایت از اهمیت مولفه فردی بر سایر مولفه‌های تاثیرگذار در تصمیم‌گیری سیاست خارجی داشته است.

## نتیجه گیری

تحلیل سیاست خارجی افغانستان از حوزه‌های مہجوری است که ضرورت توجه بیشتر به آن احساس می‌شود. دوران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای افغانستان آغاز فصل نوینی در حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که در کنار دشواری‌های دوران گذار فرصت‌های اساسی نیز برای ایجاد و تقویت روابط خارجی نیز فراهم گشت. در پژوهش انجام گرفته با کاربرد چارچوب نظری تحلیل سیاست خارجی جیمز روزنا (نظریه پیوستگی) به دنبال درک عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی افغانستان در دوران حکومت حامدکرزی (۲۰۰۲-۲۰۱۴) گام برداشته شد.

همانند الگوی روزنا، در افغانستان بعنوان کشور کوچک، با نظام سیاسی نسبتاً باز و وضعیت اقتصادی در حال توسعه نقش فرد و نظام بین‌الملل در صدر عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی کشور قرار گرفته است. رئیس‌جمهور کرزی از تمام توان خود برای کنترل سیاست خارجی بهره برد و با اثر پذیری حداقلی از دیگر عوامل تاثیرگذار، تصمیم گیرنده اول و آخر در سیاست خارجی کشور بود، برای مثال عدم امضای توافق نامه امنیتی با آمریکا مصداق بهره‌برداری از حداکثر توان وی در سیاست خارجی می‌باشد. ساختار نظام بین‌الملل نیز که از چشم‌انداز افغانستان با یک‌جانبه‌گرایی و حضور نظامی قدرت بزرگ جهان ساختاری آمریکا محور درک شد، نیز سهم مهمی در جهت‌یابی سیاست خارجی افغانستان در دوران حکومت کرزی داشته است. در مورد مولفه نقش به طور قاطع می‌توان گفت که بر خلاف دیدگاه روزنا که این مولفه را در جایگاه سوم تاثیرگذاری در فنوتیپ کشورهای نظیر افغانستان قرار می‌دهد اما مشاهدات در کشور ما نشان می‌دهد این مولفه که ارتباط مستقیمی با ترتیبات، شرح وظایف و اختیارات قانونی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی دارد، جایگاه بسیار نازلی در ترتیب مولفه‌های تاثیرگذار بر سیاست خارجی کشور داشته است. در واقع نظام سیاسی باز کشور که باید در پرتو دمیده شدن روح قانون در کشور مصداق بیابد، اما علی‌رغم قرار گرفتن در دسته‌بندی کشورهای باز از منظر سیاسی، حاکمیت قانون در کشور نقش نازلی داشته است. مقاومت رئیس‌جمهور در برابر قانون، در موارد متعدد خودبه‌خود جایگاه مولفه نقش در کشور را به رتبه‌های پایین تر سوق می‌دهد. همچنین مولفه جامعه نیز که بعد از نقش در مدل روزنا قرار دارد در مورد افغانستان جایگاه پایین‌تری را نسبت به حکومت اشغال می‌کند. در واقع مطابق یافته‌های پژوهش قانون و جامعه پایین تر از مولفه حکومت قرار می‌گیرد و سهم ناچیزی در شکل دهی به سیاست خارجی ایفا می‌کند.

## منابع

- ابراهیم خیل، امید. (۲۰۱۳). احزاب سیاسی خواهان امضای موافقت نامه امنیتی شدند، *دویچه وله دری*.  
<http://www.dw.com>
- بی بی سی فارسی. (۲۳ سپتامبر ۲۰۱۴). عبدالقیوم سجادی، ۱۳ سال تعامل و تقابل رئیس جمهور کرزی با سه قوه.  
<http://www.bbc.com/persian>
- جوادی ارجمند، محمد جعفر. (زمستان و بهار ۱۳۸۸). تحرک‌های طالبان و تأثیر آن در روابط پاکستان، افغانستان و آمریکا، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، شماره ۳، (۴۳ - ۶۰).
- جوادی ارجمند، محمد جعفر و محمد اکرم عارفی. (بهار ۱۳۹۲). نقش گروه‌های سنتی و مدرن در شکل بندی قدرت در افغانستان، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۳، شماره ۱، ص ۸۰
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. (۱۳۸۶). *افغانستان*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. صص ۲۰۹-۲۱۰
- رضائی بونش، فرزاد (۷ خرداد ۱۳۹۰). سیاست خارجی افغانستان گفتگو با داکتر محیی الدین مهدی، *مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (IPSC)*. <http://peace-ips.org>
- شفیعی، نوذر. (زمستان ۱۳۸۲). ارزیابی راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، *مطالعات راهبردی*، شماره ۲۲، (۸۲۷ - ۸۵۲).
- فیروزی دهقان آبادی، جلال. (بهار و تابستان ۱۳۸۵). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بحران افغانستان، *پژوهش حقوق عمومی*، شماره ۲۰، (۷ - ۲۲)
- عطایی، فرهاد و ولی کوزه گر کالجی. (تابستان ۱۳۹۱). تاملی بر سیاست خارجی جمهوری ازبکستان از منظر نظریه پیوستگی، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۷۸، (۱۰۷-۱۳۵)، صص ۱۱۳.
- یزدان فام، محمود. (تابستان ۱۳۸۷). مقدمه ای بر تحلیل سیاست خارجی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال یازدهم، شماره دوم، (۲۴۷-۲۷۶)، صص ۲۵۱.
- هیئت نظارت ریاست دولت بر استراتژی انکشاف ملی افغانستان. (۱۳۸۴). "*استراتژی انکشاف ملی افغانستان*".

- Abrams, Dennis. (2007). Hamid Karzai: Modern World Leaders, New York: InfoBase Publishing, p 12.
- Andisha ,Nasir A. (March 2015). Neutrality in Afghanistan Foreign Policy, *United State Institute of Peace (Special Report)*, p 12.
- Chong, Alan . (12 August 2007). The Foreign Policy Potential of Small State Soft Power information strategies, Retrieved October 20, 2017, from: <http://www.eisa-net.org>
- Eide, Kai.(2014). Afghanistan and the US; Between Partnership and Occupation," Peace Research Institute Oslo (PIRO), available at <https://www.prio.org/utility/DownloadFile.aspx?id=361&type=publicationfile> (accessed October 20, 2017).
- Gates, Robert M.(2014). *Duty: Memoirs of a Secretary at War*, New York: Alfred A. Knopf, pp 153-165.
- Homayoon, Haseeb. (2010). The re-election of hamid Karzai ,Afghanistan Report 4, *institute for the Study of War*, p6.



- Kamminga, Jorrit .( June 2013). Public Diplomacy in Afghanistan beyond the 2014 Transition: Lessons from the United States and the Netherlands, *Netherlands Institute of International Relations 'Clingendael'*, p25
- Khadim, Intizar.( November 30, 2014). A Man and Motor Cycle; The Story of Die and Throne. <http://cronkitechhh.jmc.asu.edu>
- Neumann,Ronald E.( May 2015). Failed Relations between Hamid Karzai and the United States: What Can We Learn?, Special Report 373, United States Institute of Peace, p2.
- Office of the President (Islamic Republic Of Afghanistan). (2014). Biography, website Address : <http://president.gov.af>
- Panda, Ankit.( December 20, 2013 ) Karzai's Irresponsible Politics, The Diplomat, (Accessed, October 05, 2017). <http://thediplomat.com>
- Peikar,Farhad. (, April, 16, 2015) Afghanistan tries to strike balance in escalating Iran-Saudi rivalry, The Guardian, (Accessed, October 05, 2017). <https://www.theguardian.com>
- Price,Gareth.( August 2013). India's Policy towards Afghanistan, *Chatham House*.
- Rosenau , James N. (1971). *The scientific Study of Foreign policy*, New York: The Free Press, p.p. 95-150.
- Roushorne ,John ( 1972) The operational utility of the Rosenau pre-theory: selected Indian foreign policy decisions 1947-1961, A Thesis Submitted To the Department of Political Science for the degree Master of Arts at the University of Windsor, Ontario, p.p 3-4
- Schetter ,Conrad. (2005). Ethnoscapes, National Territorialisation, and the Afghan War, *Geopolitics*, 10:1,p 54
- The Foreign Affairs Committee.(March 2011).The UK's foreign policy approach to Afghanistan and Pakistan, *Report Ordered by the House of Commons London*.
- Van der Kley, Dirk.(Oct 2014). China's foreign policy in Afghanistan , *Lowy Institute for International Policy*.
- Vital,David(1967). *The Inequality of States: a Study of the Small Power in International Relations* .Oxford: Clarendon Press, P3
- Wolny, Philip.(2008). *Hamid Karzai: President of Afghanistan*, ReadHowYouWant.com, p ii.